

## سخنی کوتاه پیرامون این کتاب

برای علاقه‌مندان به مباحث ماهیت و فلسفه علوم اجتماعی، پیتر وینچ، نامی کاملاً آشناست. کتاب ایده علم اجتماعی از زمان انتشار آن در سال ۱۹۵۸ میلادی تا کنون به عنوان یکی از منابع معتبر اینگونه مباحث به حساب می‌آید و علی‌رغم گذشت چند دهه از انتشار آن، همچنان اعتبار خود را حفظ نموده و غالب صاحب‌نظران بعدی ولو به اجمال، از اشاره به آن ناگزیر بوده‌اند. هر چند کتاب حاوی نکات نغز و بدیعی هم هست ولی مسأله اصلی آن همان سؤال اساسی و دیرپای جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های علوم اجتماعی است که تقریباً از همان آغاز پیدایش و یا اعلام استقلال این علوم مطرح شده است و آن این است که آیا علوم اجتماعی را می‌توان در زمره «علم» به حساب آورد و اگر بلی به چه معنا و وجه تمایز آنها با سایر علوم چیست؟

پاسخ وینچ به این مسأله هر چند حاوی نکات تازه‌ای است اما از صاحب‌نظران سلف چندان فاصله نمی‌گیرد. موضوع وی در مجموع در تقابل با آن گروه از صاحب‌نظران است که برای علوم اجتماعی چاره‌ای جز تقلید از علوم طبیعی نمی‌شناسند و کسوت علمی را جز با تبعیت علوم اجتماعی از علوم طبیعی، زینده آنها نمی‌دانند. این دیدگاه که علی‌رغم تمایزهای جزئی در نحوه استدلال و نگرش صاحبان آن، در مجموع به نگرش پوزیتیویستی شناخته می‌شود، مخاطب اصلی و یا به عبارت دیگر، حریف کم‌رمتی وینچ در این کتاب است؛ چرا که پس از ضربات و انتقادات خردکننده دیگر صاحب‌نظران نحله «تفهمی» به نگرش پوزیتیویستی، وینچ وارد این منازعه نشده است؛ از این رو، وی دشوار می‌تواند نظر و موضع بدیعی عرضه کند.

وینچ در این مقابله، حریف اصلی را استوارت میل دانسته، از کنت غفلت دارد و یا از او کمتر سخن به میان می‌آورد. موضع صریح وینچ دال بر ارادت یا تمایل او به نحوه

نگرش و بر است تا جایی که می‌توان اندیشه وی را تکرار یا برگردانی جدید از موضع و بر به حساب آورد، بویژه آنکه وی نیز مانند و بر علی‌رغم تأکید بر ماهیت تفهیمی علوم اجتماعی، از اعمال روشهای تجربی (تبیین) در این قلمرو دفاع می‌کند.

بنیان استدلال وینچ در تمایز ماهیت علوم اجتماعی از علوم طبیعی، بر تمایز موضوع این دو دسته علوم استوار است و این موضع دیرین و سنتی مخالفان پوزیتیویسم است. از آنجا که به گمان پوزیتیویستها یک جهان و یک واقعیت بیشتر نداریم، وجه تمایزی بین واقعیت در قلمروهای مختلف و بویژه از حیث روش بررسی وجود ندارد؛ بنابراین این دلیلی بر تفکیک ماهوی علوم اجتماعی از علوم طبیعی وجود ندارد و نهایت چیزی که در این زمینه می‌پذیرند تمایز درجه‌ای (رتبه‌ای) میان این دو دسته پدیده‌ها یا واقعیتهاست در حالی که مخالفان پوزیتیویستها سعی دارند تفاوت ماهوی - و نه درجه‌ای - این دو دسته از پدیده‌ها را نشان دهند، وینچ نیز همراه با این دسته از صاحب‌نظران بر آن است که پدیده‌های اجتماعی از چنان خصایصی برخوردارند که نمی‌توانند شروط لازم برای به کارگیری روشهای علوم طبیعی را تأمین نمایند و متقابلاً این روشها نیز نمی‌توانند درست از عهده توضیح یا تبیین این پدیده‌ها برآید. هر چند استدلال وینچ در این مقوله در تداوم موضع پیشینیان است، محتوای سخن وی تا حدودی تازگی دارد. او تحت تأثیر اندیشه‌های ویتگنشتاین و کتاب «تحقیقات فلسفی» وی بر آن است که انسان موجودی «با قاعده» است و رفتار و همگونیهای مشهود در عمل وی و رفتار جمعی، نه از ناحیه نظمهای علی، بلکه نتیجه یا معلول همین قاعده‌مندی است.

هرچند به نظر بعضی از صاحب‌نظران پایه این استدلال وینچ منحصرأ به ویتگنشتاین باز نمی‌گردد بلکه در آرای دورکیم و و بر و پارسونز نیز ردپای آن مشاهده می‌شود، نمی‌توان ظرافت و تازگی آن را بکلی انکار کرد؛ چرا که نزد این اندیشمندان، علی‌رغم توجه به «قاعده» در عمل انسان و رفتار جمعی، اشتیاق وافر به یافتن نظمهای علی است و کوشیده‌اند تا همگونیهای مشهود در حوزه امور اجتماعی را به امری و رای قاعده‌مندی نسبت دهند؛ چرا که به گمان آنها انتساب این نظمها به قواعد وضعی، آرزوی داشتن یک علم طبیعی از پدیده‌های اجتماعی را در هم می‌ریزد.

اما وینچ همچون وبر معتقد است پدیده‌های اجتماعی، پدیده‌هایی معنادارند و میان آنها، اساساً روابطی مفهومی برقرار است، به صورتی که با این ویژگی، چنین پدیده‌هایی حتی اگر بتوانند موضوع روشها و تبیینهای اثباتی و علی قرار گیرند، از این طریق به حد کافی و شایسته ادراک نخواهند شد؛ به عبارت دیگر، هر نوع تفسیر علی پدیده‌های اجتماعی اگر نتواند به عمق معنای رفتار جمعی دست یابد و روابط مفهومی حاکم بر آنها را بازگو کند، سؤالی بر ابهامات قبلی می‌افزاید؛ چراکه پس از یافتن نظم علی باز سؤال از چرایی آن نظم و همگونی، به قوت مطرح می‌شود.

علاوه بر ملاحظات فوق شاید بتوان گفت نوترین بخش اندیشه وینچ در این کتاب بحث وی در این خصوص است که اگر علوم اجتماعی با علوم طبیعی مشابه نیست، به چه چیز شبیه است؟ و اگر علم به معنای تجربی یا پوزیتیویستی آن در حوزه علوم اجتماعی نفی می‌گردد بدیل آن چیست؟ در پاسخ به این سؤال است که وی نقادی خود را با انتقاد از نگرش سنتی غریبها در مورد رابطه علم و فلسفه مطرح می‌سازد. موضع وی در تقابل با اعتقادی است که از زمان طرح آن توسط جان لاک به بعد قوت گرفته و آن، طرح شعار «فلسفه خادم علم» به جای شعار «علم خادم فلسفه» است. بر پایه این میراث لاک است که فلسفه از موضع اشرف علوم به موضع خدمتگزار خاضع و فروتن علم تنزل می‌یابد و نهایتاً یکی از محوریت‌ترین وجوه و جوهر وجودی فلسفه یعنی مابعدالطبیعه، موضوعیت و اعتبار خود را در فلسفه غرب از دست می‌دهد و مورد تهاجم مستمر پوزیتیویستها قرار می‌گیرد.

وینچ با رجعت به نظرگاه سنتی، این نظر را که فلسفه و مابعدالطبیعه فاقد نقش و عملکرد خاص باشند مردود می‌شمارد و معتقد است تلاش ذهنی انسان برای معقول گردانیدن واقعیت در قلمروهای مختلف، شکل خاص خود را دارد و این تلاش در قلمرو فلسفه همانقدر اصالت و ارزش دارد که در قلمرو علوم طبیعی. از این نظر است که وی یکی از کارکردهای فلسفه را تحقیق و تفحص در ماهیت موضوعات هر علم و بیان حقیقی یا اعتباری بودن آن می‌داند و در ارائه بدیلی برای نظرگاه پوزیتیویستی در علوم اجتماعی، معتقد است فلسفه نقش مهم و غیرقابل جایگزین در فهم موضوعات و

پدیده‌های اجتماعی به عهده داشته، در تبیین و تفسیر این پدیده‌ها یاور علوم اجتماعی است. البته این به معنی جایگزینی و جابه‌جایی فلسفه با علم، و فلاسفه با عالمان علوم اجتماعی نیست، بلکه بدین معناست که جامعه‌شناسان در بخش مهمی از کار خویش و بویژه از لحاظ روشی، از دیدگاه فیلسوفان و با ابزارها و روشهای آنان در متعلق علم خویش نظر خواهند افکند. این موضع وینچ هر چند با سنت ضد فلسفه تجربه‌گرایان آشتی‌ناپذیر می‌نماید، به اعتقاد وی علوم اجتماعی بیش از هر معرفتی به فلسفه، قرابت و شباهت دارد و مبنای این قرابت نیز این حقیقت انکارناپذیر است که هم فلسفه و هم علوم اجتماعی با تحقیق در معانی و مفاهیم و تأمل در ارتباطات مفهومی سر و کار دارند. با این حال وینچ هم مانند وبر اهمیت و ضرورت کارهای تجربی را بدون آنکه جایگزین تأملات مفهومی شوند، تأیید و تأکید می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت این کتاب ضمن کمک به رفع بعضی کج‌فهمیها و سوءتعبیرها در مورد رابطه فلسفه و علوم اجتماعی، بر غنای تأملات ژرف‌نگر در فهم پدیده‌های اجتماعی که نیاز جدی و سازگار با فرهنگ و سنت دیرینه این سرزمین است می‌افزاید و بدین لحاظ ترجمه آن گام مهمی در استغنای منابع این مقوله محسوب می‌گردد.

ممکن است در واقع این نکته درست باشد که «اعمال اخلاقی، همواره در ذات خود یکسانند، هرچند اعصار و جوامعی که آن اعمال در آنها اتفاق می‌افتند، متفاوت باشند»، با وجود این، اعمال یکسان همواره اسامی یکسان ندارند، و درست نیست بر روی عملی، نام دیگری غیر از نامی که آن عمل در عصر خود و در میان مردم خود داشته است، بگذاریم.

گوتهولد افریم لینگ: آنتی - گیز